

جزوه عربی پایه هشتم

تهیه کننده : محمد علمدار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزوه ترجمه عربی هشتم

تهیه کننده: ممد علمدار

قابل توجه همکاران محترم و دانش آموزان گرامی :

__ استفاده از این جزوه کاملاً رایگان بوده و کسی حق خرید و فروش آن را ندارد.

__ هرگونه کپی برداری بدون ذکر منبع، شرعاً و قانوناً مجاز نمی باشد.

پاییز ۱۴۰۳

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ : درس اول

مراجعة دروس الصف السابع : دوره (ياد آوري) دروس كلاس هفتم

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الطُّلَابُ؛

سلام بر شما ای دانش آموزان؛

أَهْلًا وَ سَهْلًا بِكُمْ فِي الصَّفِّ الثَّامِنِ؛

خوش آمدید به كلاس هشتم.

كَيْفَ حَالُكُمْ؟

حال شما چطور است؟

السَّنَةُ الدَّرَاسِيَّةُ الْجَدِيدَةُ مَبْرُوكَةٌ

سال تحصیلی جدید مبارک.

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَأَنَّكُمْ قَادِرُونَ عَلَى فَهْمِ الْعِبَارَاتِ الْبَسِيطَةِ

سپاس خدا را زیرا که شما قادر به فهمیدن عبارات ساده هستید.

الدَّرْسُ الثَّانِي : درس دوم

أَهْمِيَّةُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ : اهمیت زبان عربی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ لَأَنَّنا نَجْحَنُا فِي السَّنَةِ الْماضِيَةِ: وَ قَادِرُونَ عَلَي قِرَاءَةِ الْعِبَارَاتِ وَ النُّصُوصِ الْعَرَبِيَّةِ الْبَسِيطَةِ

سپاس برای خداوند، پروردگار جهانیان است. زیرا که ما در سال گذشته موفق شدیم. و قادر به خواندن عبارات ها و متون ساده عربی هستیم.

نَحْنُ بِحَاجَةٍ إِلَي تَعَلُّمِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ، لِأَنَّها لُغَةُ دِينِنَا، وَ اللُّغَةُ الْفَارِسيَّةُ مَمزُوجَةٌ بِها كَثِيرًا.

ما به یادگرفتن زبان عربی نیازمندیم، زیرا که عربی زبان دین ما است و زبان فارسی با آن بسیار آمیخته است.

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مِنَ اللُّغَاتِ الْعَالَمِيَّةِ. الْقُرْآنُ وَ الْأَحَادِيثُ ﴿بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾

قطعا زبان عربی از زبان های جهانی (بین المللی) است. قرآن و احادیث به زبان عربی آشکار (آشکار کننده) است

الْعَرَبِيَّةُ مِنَ اللُّغَاتِ الرَّسْمِيَّةِ فِي مُنْظَمَةِ الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَةِ:.

عربی از زبان های رسمی در سازمان ملل متحد است.

الْإِيرَانِيُّونَ خَدَمُوا اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ كَثِيرًا

ایرانیان به زبان عربی بسیار خدمت کردند.

«الْفَيروزآباديُّ» كَتَبَ مُعْجَمًا فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ اسْمُهُ «الْقَامُوسُ الْمُحِيطُ»

فیروزآبادی، لغت نامه ای به زبان عربی نوشته که اسم آن « قاموس المحيط » است.

و «سَبَوِيَّهِ» كَتَبَ أَوَّلَ كِتَابٍ كَامِلٍ فِي قَوَاعِدِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ اسْمُهُ «الْكِتَابُ»

و «سَبَوِيَّهِ» اولین کتاب کاملی درباره قواعد زبان عربی نوشته که نامش «الکتاب» است

أَكْثَرُ أَسْمَاءِ الْأَوْلَادِ وَ الْبَنَاتِ فِي الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ عَرَبِيٌّ

بیشتر نام های پسران و دختران درجهان اسلامی، عربی است.

الْكَلِمَاتُ الْعَرَبِيَّةُ، كَثِيرَةٌ فِي الْفَارْسِيَّةِ وَ هَذَا بِسَبَبِ احْتِرَامِ الْإِيرَانِيِّينَ لِلُّغَةِ الْقُرْآنِ

واژه های عربی در فارسی زیاد است و این به خاطر احترام ایرانیان به زبان قرآن است.

أَنَا أَعْرِفُ مَعْنَى كَلِمَاتٍ كَثِيرَةٍ وَ أَذْكُرُ كُلَّ كَلِمَاتِ السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ وَ أَقْدِرُ عَلَى قِرَاءَةِ النُّصُوصِ الْبَسِيطَةِ

من معنی واژه های بسیاری را می دانم و همه کلمات سال پیش را به یاد می آورم، و می توانم متن های ساده را بخوانم.

جَاءَ فِي الْأَمْثَالِ «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ».

در مثل ها آمده است: «علم در کودکی مانند حکاکی بر روی سنگ است»

يَا أَخِي، أَتَعْرِفُ مَعْنَى كَلِمَاتِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِ أَيْضاً؟

ای بر دارم، آیا معنی کلمات کتاب اول را نیز می دانی؟

يَا أُخْتِي، أَتَفْهَمِينَ مَعْنَى الْآيَاتِ وَ الْأَحَادِيثِ السَّهْلَةِ؟

ای خواهرم، آیا معنی آیات و احادیث آسان را می فهمی؟

الدَّرْسُ الثَّالِثُ : درس سوم

مِهْنَتُكَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ : شغل تو در آینده

دَخَلَ الْمُدْرَسُ فِي الصَّفِّ وَقَالَ : «دَرْسُ الْيَوْمِ حَوْلَ مِهْنَةِ الْمُسْتَقْبَلِ»

معلم داخل کلاس شد و گفت: درس امروز درباره شغل آینده است.

فَسَأَلَ أَيَّ مِهْنَةٍ تُحِبُّ؟

سپس پرسید: چه شغلی را دوست داری؟

صَادِقُ: أَنَا أَحِبُّ الزَّرَاعَةَ. لِأَنَّهَا عَمَلٌ مُهِمٌّ لَتَقْدُمَ الْبِلَادُ. سَوْفَ أَصِيرُ مِهْنَدِسًا زِرَاعِيًّا.

صادق: من کشاورزی را دوست دارم. زیرا آن کاری مهم برای پیشرفت کشور است. مهندس کشاورزی خواهم شد.

نَاصِرُ: أَنَا أَحِبُّ بَيْعَ الْكُتُبِ؛ لِأَنَّ الْكُتُبَ كُنُوزٌ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهَا : « الْكُتُبُ بِسَاتِينَ الْعُلَمَاءِ. »

ناصر: من کتابفروشی را دوست دارم. زیرا کتاب ها گنجهای هستند و پیامبر خدا (ص) درباره آنها فرموده اند: کتاب ها، باغهای دانشمندان هستند.

قَاسِمُ: سَأَصِيرُ مُخْتَرِعًا وَ سَوْفَ أَصْنَعُ جَوَّالًا جَدِيدًا.

قاسم: مخترع خواهم شد و تلفن همراه جدیدی را خواهم ساخت.

مَنْصُورُ: أَنَا أَحِبُّ الرِّيَاضَةَ. أَنَا لَاعِبٌ مُمْتَازٌ فِي كُرَةِ الْقَدَمِ

منصور: من ورزش را دوست دارم. من بازیکنی عالی در فوتبال هستم.

أَمِينُ: أَنَا أَحِبُّ طِبَّ الْعُيُونِ. سَوْفَ أَصِيرُ طَبِيبًا لِيُخْدِمَةَ النَّاسِ.

أَمِين: من چشم پزشکی را دوست دارم. برای خدمت به مردم، پزشک خواهم شد.

الطَّلَابُ ذَكَرُوا أَصْحَابَ الْمِهْنِ كَالْمُدْرَسِ وَالْخَبَّازِ وَالشُّرْطِيِّ وَالْحَلْوَانِيِّ وَالْبَائِعِ وَالْمُمْرِضِ وَالْحَدَّادِ وَغَيْرِهِمْ.

دانش آموزان صاحبان شغل ها را مانند: معلم، نانوا، پلیس، شیرینی فروش، فروشنده، پرستار، آهنگر و غیر آن ها را ذکر کردند.

الْمُدْرَسُ: مَا هُوَ هَدَفُكُمْ مِنْ انْتِخَابِ الشُّغْلِ؟

معلم: هدف شما از انتخاب شغل چیست؟

عارف: خِدْمَةُ النَّاسِ. لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَّا بِحَاجَةٍ إِلَى الْآخَرِينَ

عارف: خدمت به مردم. زیرا هر یک از ما به دیگران نیازمندیم.

الْمُدْرَسُ: أَيُّ شُغْلٍ مُهِمٌّ؟

معلم: کدام شغل مهم است؟

حامد: كُلُّ مِهْنَةٍ مُهِمَّةٌ وَالْبِلَادُ بِحَاجَةٍ إِلَى كُلِّ الْمِهْنِ

حامد: هر شغلی مهم هست و کشور به همه ی شغل ها نیازمند است.

الْمُدْرَسُ: عَلَيْنَا بِاحْتِرَامِ كُلِّ الْمِهْنِ.

معلم: ما باید به همه شغل ها احترام بگذاریم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ»: پیامبر خدا (ص) فرمودند: «بهترین مردم، سودمندترین آنها برای مردم است.

الدّرسُ الرَّابِعُ : درس چهارم

التَّجَرُّبَةُ الْجَدِيدَةُ : تجربه ي جديد

تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً « رسول الله (ص) » : يك ساعت تفكر بهتر از هفتاد سال عبادت است.

كَانَ فَرَسٌ صَغِيرٌ مَعَ أُمِّهِ فِي قَرْيَةٍ

اسب کوچکی با مادرش در روستایی بودند.

قَالَتْ أُمُّ الْفَرَسِ لَوْلَا هَا

مادر اسب به فرزندش گفت:

نَحْنُ نَعِيشُ مَعَ الْإِنْسَانِ وَنَخْدُمُهُ؛

ما با انسان زندگی می کنیم و به او خدمت می کنیم؛

لِذَا أَطْلُبُ مِنْكَ حَمْلَ هَذِهِ الْحَقِيبَةِ إِلَى الْقَرْيَةِ الْمُجَاوِرَةِ

بنابراین از تو می خواهم این کیف را به روستای همسایه ببری.

هُوَ يَحْمِلُ الْحَقِيبَةَ وَ يَذْهَبُ إِلَى الْقَرْيَةِ الْمُجَاوِرَةِ

او کیف را می برد و به روستای مجاور می رود.

فِي طَرِيقِهِ يُشَاهِدُ نَهْرًا

در راهش رودخانه ای را می بیند.

يَخَافُ الْفَرَسُ وَ يَسْأَلُ بَقْرَةً وَاقِفَةً جَنْبَ النَّهْرِ

اسب می ترسد و از گاو ایستاده کنار رودخانه می پرسد:

هَلْ أَقْدِرُ عَلَى الْعُبُورِ؟

آیا می توانم عبور کنم؟

الْبَقْرَةُ تَقُولُ: «نَعَمْ؛ لَيْسَ النَّهْرُ عَمِيقًا»

گاو می گوید: بله، رودخانه عمیق نیست.

يَسْمَعُ سِنَجَابٌ كَلَامَهُمَا وَ يَقُولُ:

سنجاب سخن آن دو را می شنود و می گوید:

لَا؛ أَيُّهَا الْفَرَسُ الصَّغِيرُ، أَنْتَ سَتَغْرَقُ فِي الْمَاءِ،

نه؛ ای اسب کوچک، تو در آب غرق خواهی شد.

هَذَا النَّهْرُ عَمِيقٌ جِدًّا. عَلَيْكَ بِالرُّجُوعِ. أَ تَفْهَمُ؟

این رودخانه بسیار عمیق است. تو باید برگردی. آیا می فهمی؟

وَلَدَ الْفَرَسِ يَسْمَعُ كَلَامَ الْحَيَوَانِينَ وَ يَقُولُ فِي نَفْسِهِ:

کُره اسب، سخن دو حیوان را می شنود و با خودش می گوید:

مَاذَا أَفْعَلُ يَا إِلَهِي؟

چه کار کنم ای خدای من ؟

فَيَرْجِعُ إِلَى وَالِدَتِهِ وَيَبْحَثُ عَنِ الْحَلِّ

پس به پیش مادرش بر میگردد و دنبال راه حل می گردد.

الْأُمُّ تَسْأَلُهُ: « لِمَاذَا رَجَعْتَ ؟! »

مادر از او می پرسد: چرا برگشتی؟

يَشْرَحُ الْفَرَسُ الْقِصَّةَ وَ تَسْمَعُ الْأُمُّ كَلَامَهُ.

اسب داستان را توضیح میدهد و مادر سخنش را می شنود.

الْأُمُّ تَسْأَلُ وَلَدَهَا: مَا هُوَ رَأْيُكَ؟

مادر از فرزندش می پرسد: نظر تو چیست؟

أَ تَقْدِرُ عَلَى الْعُبُورِ أَمْ لَا ؟ مَنْ يَصْدُقُ؟ وَ مَنْ يَكْذِبُ؟

آیا می توانی عبوری کنی یا نه؟ چه کسی راست می گوید؟ و چه کسی دروغ می گوید؟

ما أجابَ الفرسُ الصغيرُ عن سؤالها.

اسب کوچک به سؤالش جواب نداد.

لكنه قال بعدَ دقيقتين:

ولی او بعد از دو دقیقه گفت:

البقرة تصدقُ و السنجابُ يصدقُ أيضاً. البقرةُ كبيرةٌ و السنجابُ صغيرٌ. كُلُّ منهما يقولُ رأيَه. فهتَمَ الموضوعَ .

گاو راست می گوید و سنجاب نیز راست می گوید. گاو، بزرگ و سنجاب، کوچک است. هر یک از آنان نظر خودش را میگوید. موضوع را فهمیدم.

يفهمُ الفرسُ الصغيرُ كلامَ أمه و يذهبُ إلى النهرِ و يشاهدُ البقرةَ و السنجابَ مشغولينِ بالجدلِ.

اسب کوچک سخن مادرش را می فهمد و به رودخانه می رود و گاو و سنجاب را درحال بحث می بیند.

البقرة: «أنا أصدقُ و أنتَ تكذبُ.»

گاو: من راست می گویم و تو دروغ می گوئی.

السنجابُ: «لا؛ أنا أصدقُ و أنتَ تكذِيبُ»

سنجاب: من راست می گویم و تو دروغ می گوئی.

يعبرُ الفرسُ ذلكَ النهرَ بسهولةٍ، ثمَّ يرجعُ و يفرحُ للتَّجربةِ الجديدةِ.

اسب از آن رودخانه به آسانی عبور می کند، سپس برمی گردد و بخاطر تجربه جدید، خوشحال می شود.

الدَّرْسُ الْخَامِسُ : درس پنجم

الصَّدَاقَةُ : دوستي

«أُسْرَيْنِ» طَالِبَةٌ فِي الصَّفِّ الثَّانِي الْمُتَوَسِّطِ

أُسْرَيْنِ دَانِشْ آمُوزِي دَر كَلَّاسِ دُومِ مُتَوَسِّطِهِ (هَشْتَمِ) اسْتِ.

هِيَ جَاءَتْ مِنْ «سَنْدَجِ» إِلَى «طَهْرَانِ»

او از سَنَدَجْ به تَهْران آمده اسْتِ.

هِيَ طَالِبَةٌ جَدِيدَةٌ فِي الْمَدْرَسَةِ

او دَانِشْ آمُوزِ جَدِيدِي دَر مَدْرَسِه اسْتِ.

وَبَقِيَتْ مُدَّةَ أُسْبُوعَيْنِ وَحِيدَةٍ

و مدت دو هفته تنها باقی ماند.

فِي الْأُسْبُوعِ الثَّلَاثِ فِي يَوْمِ السَّبْتِ جَاءَتْ إِلَيْهَا إِخْدِي زَمِيلَاتُهَا بِاسْمِ «أَيَلَارِ»

دَر هَفْتِه سَومِ دَر رُوزِ شَنَبِه يَكِي اَزْهَمِ كَلَّاسِي هَايشْ بَه نَامِ آيَلَارِ پِيشْ او آمَدِ.

وَبَدَأَتْ بِالْحِوَارِ مَعَهَا فِي سَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ

و دَر حِياطِ مَدْرَسِه با او شَرُوعِ بَه كُفْتِگُو كَرْدِ.

الحوارُ بينَ الطالبَينِ «أيلار» و «أسرين»

گفتگو بین دو دانش آموز (آیلار و أسرين)

- كَيْفَ حَالُكَ؟

- الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ جَيِّدَةٌ وَ كَيْفَ أَنْتَ؟

حالت چطور است؟

- خدا را شکر؛ خوبم. و تو چطوری؟

-أَنَا بِخَيْرٍ. مَا اسْمُكَ؟

- اسْمِي أسرين -

من خوبم. نام تو چیست؟

- نام من أسرين است.

-اسْمُ جَمِيلٌ. مَا مَعْنَاهُ؟

- «أسرين» بِالْكَرْدِيَّةِ بِمَعْنَى الدَّمْعِ. وَ مَا اسْمُكَ؟

-نام زیبایی است. معنی آن چیست؟

- أسرين به کردی به معنای اشک است و نام تو چیست؟

-اسْمِي آيلار.

- مَا مَعْنَى اسْمِكَ؟

اسم من آیلار است.

- معنی اسم تو چیست؟

-آيلار بِالْتُرْكِيَّةِ بِمَعْنَى الْأَقْمَارِ.

- اسْمُ جَمِيلٌ جَدًّا وَ مَعْنَاهُ جَمِيلٌ أَيْضًا

-آیلار به ترکی به معنی ماه ها است.

- نام بسیار زیبایی است و معنای آن نیز زیباست.

-مِنْ أَيِّ مَدِينَةٍ أَنْتَ؟

- أَنَا مِنْ سَنَدَجٍ. أَنْتَ مِنْ طَهْرَانِ؟

از کدام شهر هستی؟

- من از سندج هستم. آیا تو از تهران هستی؟

- لا؛ أَنَا مِنْ تَبْرِيزٍ وَ سَاكِنَةٌ هُنَا.

- فَأَنْتِ مِثْلِي أَيْضاً

نه؛ من از تبریزم وساکن اینجا هستم.

- پس تو نیز مانند من هستی.

- لِمَاذَا جِئْتُمْ إِلَيَّ طَهْرَانَ؟

- لِأَنَّ وَالِدِي فِي مُهِمَّةٍ إِدَارِيَّةٍ

برای چه به تهران آمده اید؟

- زیرا پدرم در ماموریت اداری است.

- كَمْ سَنَةٍ مُهِمَّةُ وَالِدِكِ؟

- سَنَتَيْنِ.

- ماموریت پدرت چند سال است؟

- دو سال

- أَيْنَ بَيْتُكُمْ؟

- فِي سَاحَةِ خُرَاسَانَ

- خانه شما کجاست؟

- در میدان خراسان.

- عَجَبًا. بَيْتُنَا فِي نَفْسِ الْمَكَانِ.

- أَ تَصَدِّقِينَ؟!

- عجیب است. خانه ما در همان جاست.

- آیا راست می گویی؟!

- نَعَمْ؛ بِالتَّأَكِيدِ؛ مَتِي جِئْتُمْ؟

- جِئْنَا قَبْلَ شَهْرٍ

بله، البته؛ کی آمده اید؟

- یک ماه پیش آمده ایم.

- فَتَحْنُ جَارَتَانِ وَ زَمِيلَتَانِ .

- فَكَيْفَ مَا رَأَيْتُكِ حَتَّى الْآنَ؟

پس ما دو همسایه و دو همکلاسی هستیم.

- پس چطور تا الان تو را ندیده ام؟

-عَجِيبٌ. مَا مِهْنَةُ أَبِيكَ؟

- هُوَ مُهَنْدِسٌ

عجیب است. شغل پدرت چیست؟

- او مهندس است.

-هَلْ تَأْتِيْنَ إِلَى بَيْتِنَا؟

- بَكْلَ سُرُورٍ.

آیا به خانه ما می آیی؟

- باکمال میل

-مَتِي؟

- بَعْدَمَا يَسْمَحُ لِي وَالِدِي وَتَقْبَلُ وَالِدَتِي.

کی؟

- بعد از اینکه پدرم اجازه بدهد و مادرم قبول کند.

-وَهَلْ يَأْتِي أَبُوكَ؟ وَهَلْ تَأْتِي أُمُّكَ؟

- إِنْ شَاءَ اللَّهُ. سَأَسْأَلُهُمَا.

و آیا پدرت می آید؟ و آیا مادرت می آید؟

- اگر خدا بخواهد. از آنها سؤال خواهم کرد.

الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ. الْأَمَامُ عَلِيُّ (ع)

بیگانه کسی است که دوستی ندارد.

الدَّرْسُ السَّادِسُ: دَرْسُ شَشَم

فِي السَّفَرِ: دَرَسُفَر

سَافَرَتْ أُسْرَةُ السَّيِّدِ فَتَّاحِيٍّ مِنْ كَرْمَانَ إِلَى الْعِرَاقِ فِي قَافِلَةِ الزُّوَارِ لِمُزَارَعَةِ الْمَدِينَةِ الْمُقَدَّسَةِ: النَّجَفِ الشَّرَفِ وَكَرْبَلَاءَ وَ
الْكَاظِمِيَّةِ وَسَامَرَاءَ.

خانواده آقای فتاحی از کرمان به عراق در کاروان زائران برای زیارت شهرهای مقدس: نجف اشرف و کربلا و کاظمین و سامرا سفر کردند.

هُمُ سَافَرُوا فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِالطَّائِرَةِ وَفِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ بِالْحَافِلَةِ.

آن ها بار اول با هواپیما و بار دوم با اتوبوس مسافرت کردند.

السَّيِّدُ فَتَّاحِيٌّ مُوَظَّفٌ وَ زَوْجَتُهُ مَمْرُضَةٌ. لِهَذِهِ الْأُسْرَةِ سِتَّةُ أَوْلَادٍ:

آقای فتاحی کارمند، و خانمش پرستار است. این خانواده شش فرزند دارند.

حَوَارٌ بَيْنَ الْأُسْرَةِ: كُفْتُكُوبِي مِيَانِ خَانَوَادِهِ

الْأَوْلَادُ: نَذَّهَبُ لِمَزَارَعَةِ مَرْقَدِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ (ع):

السَّيِّدُ فَتَّاحِيٌّ: أَيْنَ تَذْهَبُونَ يَا أَوْلَادِي؟

پسران: به زیارت مرقد امام حسین (ع) می رویم.

-آقای فتاحی: ای پسرانم کجا می روید؟

الْبَنَاتُ: نَذْهَبُ مَعَ إِخْوَتِنَا لِلْمَزَارَعَةِ:

السَّيِّدُ فَتَّاحِيٌّ: أَيْنَ تَذْهَبْنَ يَا بَنَاتِي؟

-آقای فتاحی: ای دخترانم کجا می روید؟

دختران: با برادرانمان به زیارت می رویم.

أَحَدُ الْأَوْلَادِ: أَيْنَ تَذْهَبَانِ يَا أَبِي وَيَا أُمِّي؟

الْوَالِدُ: نَذْهَبُ إِلَى الْمُسْتَوْصَفِ.

یکی از پسران: ای پدر و مادرم کجا می روید؟

-پدر: به درمانگاه می رویم.

-مَنْ الْمَرِيضُ؟

-أُمُّكُمْ تَشْعُرُ بِالصُّدَاعِ.

- بیمار کیست؟

-مادرتان احساس سردرد دارد.

حوارٌ في المُستَوْصَفِ: گفتگویی در درمانگاه

الطَّيِّبُ: مَا اسْمُ الْمَرِيضِ؟

السَّيِّدُ فَتَاحِي: السَّيِّدَةُ فَاطِمَةُ

-پزشک: اسم بیمار چیست؟

آقای فتاحی: فاطمه خانم.

الطَّيِّبُ: مَا بِكِ يَا سَيِّدَةَ فَاطِمَةَ؟

السَّيِّدَةُ فَاطِمَةُ: أَشْعُرُ بِالصُّدَاعِ

-پزشک: ای فاطمه خانم تو را چه شده است؟

فاطمه خانم: احساس سردرد دارم.

-كَمْ عُمْرُكَ؟

-أَرْبَعُونَ سَنَةً

. -چند سال داری؟

_چهل سال

أ- عِنْدَكَ ضَغْطُ الدَّمِ أَوْ مَرَضُ السُّكَّرِ؟

- لا ؛ أَشْعُرُ بِالصُّدَاعِ فَقَطْ.

_ آیا فشارخون یا بیماری قند داری؟

_ نه، فقط سرم درد می کند.

أَكْتُبُ لَكَ وَصْفَةً.

- مَاذَا تَكْتُبُ فِي الْوَصْفَةِ؟

_ برایت نسخه ای می نویسم.

_ در نسخه چه چیزی می نویسی؟

- الْحُبُوبَ الْمُسَكَّنَةَ وَالشَّرَابَ.

- كَيْفَ السِّتِفَادَةُ مِنْهَا ؟

_ قرص های مُسَكِّن و شربت.

_ استفاده از آنان چگونه است؟

- ثَلَاثَةُ حُبُوبٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ: صَبَاحاً وَظُهراً وَمَسَاءً وَالشَّرَابَ مَرَّتَيْنِ فِي كُلِّ يَوْمٍ.

- سه قرص در هر روز : صبح و ظهر و شب و شربت دو بار در هر روز.

الدَّرْسُ السَّابِعُ : درس هفتم

لَرَضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ : زمین خداوند وسیع است.

كَانَتْ مَجْمُوعَةٌ مِنَ الْغِزْلَانِ فِي غَابَةِ بَيْنَ الْجِبَالِ وَ الْأَنْهَارِ.

گروهی از آهوها در جنگلی میان کوه ها و رودخانه ها بودند.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ هَجَمَتْ خَمْسَةُ ذُنَابٍ عَلَى الْغِزْلَانِ.

در روزی از روزها پنج گرگ به آهوها حمله کردند.

الْغِزَالُ الْأَوَّلُ: إلهي، ماذا نفعل؟

آهوی اولی: خدای من، چه کار کنیم؟

الْغِزَالُ الثَّانِي: لَا نَقْدِرُ عَلَى الدَّفَاعِ .

آهوی دومی: نمی توانیم دفاع کنیم.

قَالَتْ غِزَالَةٌ صَغِيرَةٌ فِي نَفْسِهَا: « مَا هُوَ الْحَلُّ؟ عَلَيَّ بِالتَّفَكُّرِ. سَأَنْجِحُ »

آهوی کوچک با خودش گفت: راه حل چیست؟ باید فکر کنم. موفق خواهم شد.

الْغِزَالَةُ الصَّغِيرَةُ شَاهَدَتْ عُصْفُورًا ؛ فَسَأَلَتْهُ : «هَلْ خَلْفَ تِلْكَ الْجِبَالِ عَالَمٌ آخَرُ؟ » أَجَابَ الْعُصْفُورُ: «لَا»

آهوی کوچک گنجشکی را مشاهده کرد؛ سپس از او پرسید: آیا پشت آن کوه ها جهان دیگری است؟ گنجشک جواب داد: نه

الْغَزَالَةُ الصَّغِيرَةُ مَا يَنْسَتْ فَشَاهَدَتْ حَمَامَةً وَ سَأَلَتْهَا:

آهوی کوچک نا امید نشد، پس کبوتری را دید و از او پرسید :

« يَا أُمَّ الْفَرَخَيْنِ، هَلْ وَرَاءَ تِلْكَ الْجِبَالِ عَالَمٌ غَيْرُ عَالَمِنَا؟ » سَمِعَتْ مِنْهَا نَفْسَ الْجَوَابِ.

ای مادر جوجه ها : آیا پشت آن کوه ها جهانی دیگر غیر از جهان ما هست؟ از او همان جواب را شنید.

الْغَزَالَةُ شَاهَدَتْ هُدْهَدًا وَ سَأَلَتْهُ: « هَلْ خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمٌ غَيْرُ عَالَمِنَا؟ » أَجَابَ الْهُدْهُدُ: « نَعَمْ »

آهو هدهدی را دید و از او پرسید: آیا پشت کوهها جهانی غیر از جهان ما هست؟ هدهد جواب داد: بله

فَصَعِدَتْ الْغَزَالَةُ الْجَبَلَ الْمُرْتَفِعَ وَ وَصَلَتْ فَوْقَهُ فَشَاهَدَتْ غَابَةً وَاسِعَةً:

آهو از کوه بلند بالا رفت و به بالای آن رسید. و جنگل وسیعی را دید،

ثُمَّ رَجَعَتْ وَ قَالَتْ لِأَبَاءِ الْغِزْلَانِ: أ تَعْرِفُونَ أَنَّ خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمًا آخَرَ؟!

سپس برگشت و به پدران آهوها گفت: آیا می دانید پشت کوهها جهان دیگری است؟

وَ قَالَتْ لِأُمِّهِاتِ الْغِزْلَانِ: أ تَعْرِفْنَ أَنَّ خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمًا آخَرَ؟!

و به مادران آهوها گفت: آیا می دانید پشت کوهها جهان دیگری است؟

فَقَالَ الْغَزَالُ الْأَوَّلُ بِغَضَبٍ: كَيْفَ تَقُولِينَ هَذَا الْكَلَامَ؟

پس آهوی اولی با ناراحتی گفت: چگونه این سخن را میگویی؟

وَقَالَ الْغَزَالُ الثَّانِي: كَأَنَّكَ مَجْنُونَةٌ!

و آهوی دومی گفت: مثل اینکه تو دیوانه هستی!

وَقَالَ الْغَزَالُ الثَّلَاثُ: هِيَ تَكْذِبُ. وَ قَالَتِ الْغَزَالَةُ الرَّابِعَةُ: أَنْتِ تَكْذِبِينَ.

و آهوی سومی گفت: او دروغ می گوید. و آهوی چهارمی گفت: تو دروغ می گویی.

قَطَعَ رَئِيسُ الْغَزَلَانِ كَلَامَهُمْ وَ قَالَ: هِيَ صَادِقَةٌ. هِيَ لَا تَكْذِبُ؛

رئیس آهوها سخنان را قطع کرد و گفت: او راستگو است. او دروغ نمی گوید.

عِنْدَمَا كُنْتُ صَغِيرًا؛ قَالَ لِي طَائِرٌ عَاقِلٌ:

هنگامی که کوچک بودم؛ پرندۀ ای عاقل به من گفت:

خَلْفَ الْجِبَالِ عَالَمٌ آخَرُ وَ قُلْتُ ذَلِكَ لِرَئِيسِنَا لَكِنَّهُ مَا قَبِلَ كَلَامِي وَ ضَحِكَ.

پشت کوه ها جهان دیگری است و آن را به رئیسمان گفتم ولی او سخن من را نپذیرفت و خندید.

كَمَا تَعْرِفُونَ أَنَا أَطْلُبُ صَلَاحَكُمْ دَائِمًا؛ فَعَلَيْنَا بِالْمُهَاجِرَةِ.

همانطور که می دانید من همیشه صلاح شما را می خواهم پس ما باید مهاجرت کنیم.

صَعِدَ الْجَمِيعُ الْجَبَلَ وَ وَجَدُوا عَالَمًا جَدِيدًا وَ قَرَحُوا كَثِيرًا.

همگی از کوه بالا رفتند و جهان جدیدی را یافتند و بسیار خوشحال شدند.

الدرس الثامن : درس هشتم

الاعتمادُ علي النفسِ : اعتماد به نفس

تَخْرُجُ عُصْفُورَةٌ مِنْ عَشْوِهَا فِي مَزْرَعَةٍ كَبِيرَةٍ وَ تَقُولُ لِفِرَاحِهَا:

گنجشکی از لانه اش در مزرعه بزرگی خارج می شود و به جوجه هایش می گوید.

يا فِرَاحِی، عَلَیْکَ بِمُرَاقَبَةِ حَرَکَاتِ صَاحِبِ الْمَزْرَعَةِ. مَاذَا یَقُولُ وَ یَفْعَلُ ؟

ای جوجه های من، شما باید مراقب حرکات صاحب مزرعه باشید. چه می گوید و چه کار می کند.

الْفَرْخُ الْأَوَّلُ: صَاحِبُ الْمَزْرَعَةِ مَعَ جَارِهِ یَذْهَبَانِ إِلَى شَجَرَتَیْنِ وَ یَجْلِسَانِ بَیْنَهُمَا.

جوجه اول: صاحب مزرعه با همسایه اش به طرف دو درخت می روند و بینشان می نشینند.

الْفَرْخُ الثَّانِي: زَوْجَةُ صَاحِبِ الْمَزْرَعَةِ وَ جَارَتُهَا تَذْهَبَانِ إِلَى نَفْسِ الشَّجَرَتَیْنِ.

جوجه دوم: زن صاحب مزرعه و همسایه اش به طرف همان دو درخت می روند.

الْفَرْخُ الثَّالِثُ: الْجَبِرَانُ یَجْلِسُونَ عَلَی الْیَمِینِ.

جوجه سوم: مردان همسایه در سمت راست می نشینند.

الْفَرْخُ الْأَوَّلُ: الْجَارَاتُ یَجْلِسْنَ عَلَی الْیَسَارِ.

جوجه اول: زنان همسایه در سمت چپ می نشینند.

الْفَرْخُ الثَّانِي: مَا الْخَبَرُ؟ ماذا يَفْعَلُونَ؟ أَ هَذِهِ ضِيَاقَةٌ؟

جوجه دومی: چه خبراست؟ چه کار می کنند؟ آیا این مهمانی است؟

الْفَرْخُ الثَّالِثُ: النِّسَاءُ يَجْلِسْنَ الطَّعَامَ وَالْخُبْزَ وَ يَجْلِسْنَ جَنْبَ الْمَائِدَةِ

جوجه سوم: زنان غذا و نان می آورند و کنار سفره می نشینند.

الْفَرْخُ الْأَوَّلُ: الرِّجَالُ يَجْمَعُونَ الْحَطَبَ وَ يَجْلِبُونَ الْمَاءَ وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَلْعَبُونَ.

جوجه اول: مردان هیزم جمع می کنند و آب می آورند و بعد از آن بازی می کنند.

تَرْجِعُ الْأُمُّ وَ تَسْأَلُ فِرَاحَهَا: «ماذا حَدَثَ؟»

مادر برمی گردد و از جوجه هایش می پرسد: چه اتفاقی افتاده است؟

الْفَرْخُ الثَّانِي: صَاحِبُ الْمَرْعَةِ طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ مِنْ جِيرَانِهِ لِيَجْمَعَ الْقَمْحَ. عَلَيْنَا بِالْفِرَارِ.

جوجه دوم: صاحب مزرعه از همسایگانش برای جمع آوری گندم کمک خواست. ما باید فرار کنیم.

أُمُّ الْفِرَاحِ: لَا؛ نَحْنُ فِي أَمَانٍ فِي عَشْنَا.

مادر جوجه ها: نه؛ ما، در لانه ی مان در امان هستیم.

فِي الْيَوْمِ الثَّانِي تَخْرُجُ الْعُصْفُورَةُ مِنَ الْعُشِّ وَ تَقُولُ لِفِرَاحِهَا: عَلَيْكَ بِالْمُرَاقَبَةِ؛ إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ .

در روز دوم گنجشک از لانه خارج می شود و به جوجه هایش می گوید: شما باید مراقب باشید. از دست دادن فرصت باعث غم و اندوه است.

بَعْدَ رُجُوعِ الْأُمِّ قَالَ الْفَرَّخُ الثَّلَاثُ: صَاحِبُ الْمَزْرَعَةِ طَلَّبَ الْمُسَاعَدَةَ مِنْ أَقْرَبَائِهِ لِجَمْعِ الْمَحْصُولِ. عَلَيْنَا بِالْفِرَارِ

بعد از برگشت مادر، جوجه سوم گفت: صاحب مزرعه از نزدیکانش برای جمع محصول کمک خواست. ما باید فرار کنیم.

أُمُّ الْفَرَّاحِ: نَحْنُ فِي أَمَانٍ

مادر جوجه ها: ما، در امنیت هستیم.

فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ : در روز سوم:

الْفَرَّاحُ: سَمِعْنَا أَنَّ صَاحِبَ الْمَزْرَعَةِ يَقُولُ سَابِئاً بِجَمْعِ الْقَمْحِ بِنَفْسِي غَدًا.

جوجه ها: شنیدیم که صاحب مزرعه می گوید فردا خودم جمع آوری گندم را شروع خواهم کرد.

خَافَتْ أُمُّ الْفَرَّاحِ وَقَالَتْ: «الآنَ عَلَيْنَا بِالْمُهَاجَرَةِ»

مادر جوجه ها ترسید و گفت: ما باید مهاجرت کنیم.

الْفَرَّاحُ يَسْأَلُنَ أُمَّهُنَّ: «لِمَاذَا عَلَيْنَا بِالْمُهَاجَرَةِ؟! هُوَ وَحِيدٌ وَ بِلَا صَدِيقٍ .

جوجه ها از مادرشان می پرسند: چرا باید مهاجرت کنیم؟ او تنها و بدون دوست است!

الْأُمُّ: عِنْدَمَا يَعْتَمِدُ الْإِنْسَانُ عَلَى غَيْرِهِ؛ لَا يَفْعَلُ شَيْئاً مُهِمًّا؛ وَ عِنْدَمَا يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ؛ يَقْدِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

مادر: هنگامی که انسان بر غیر از خودش اعتماد می کند، چیز مهمی را انجام نمی دهد. و هنگامی که بر خودش اعتماد می کند، می تواند هر چیزی

را انجام دهد.

الدرس التاسع

السفرة العلمية: گردش علمی

طالِبَاتُ الْمَدْرَسَةِ مَسْرُورَاتٌ لِأَنَّهُنَّ سَوَفَ يَذْهَبْنَ لِسَفْرَةٍ عِلْمِيَّةٍ مِنْ شِيرَازَ إِلَى يَاسُوجَ.

دانش آموزان مدرسه خوشحال هستند زیرا آنان برای گردش علمی از شیراز به یاسوج خواهند رفت.

الْمُدِيرَةُ: سَنَذْهَبُ إِلَى سَفْرَةٍ عِلْمِيَّةٍ يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي السَّبْعِ الْقَادِمِ.

مدیر: در هفته ی آینده روز پنجشنبه به گردش علمی خواهیم رفت.

عَلَيْكُنَّ بِمُرَاعَاةِ بَعْضِ الْأُمُورِ:

شما باید بعضی از کارها را رعایت کنید.

-تَهْيِئَةُ الْمَلَابِسِ الْمُنَاسِبَةِ؛ لِأَنَّ الْجَوَّ فِي يَاسُوجَ بَارِدٌ.

تهیه لباس های مناسب، زیرا هوا در یاسوج سرد است.

-تَهْيِئَةُ مَنَشَفَةٍ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ وَفِرْشَةٍ وَمَعْجُونِ أَسنَانٍ

تهیه حوله کوچک و بزرگ و مسواک و خمیردندان

-الْحُضُورُ فِي سَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ صَبَاحاً

حاضر شدن در حیاط مدرسه در ساعت هفت صبح

الطَّالِبَاتُ يَسْأَلْنَ الْمُدِيرَةَ

دانش آموزان از مدیر مدرسه می پرسند:

الأولي: يا سيّدتى،إلى أين نذهبُ ؟

اولی: به کجا می رویم ای خانم من؟

المُديرةُ: إلى ياسوج و حولها.

خانم مدیر: به یاسوج و اطراف آن.

في هذه المُحافظة غاباتٌ و أنهارٌ و أزهارٌ و بساتينٌ و عُيونٌ و شلالاتٌ جميلةٌ.

در این استان جنگل ها و رودخانه ها و گل ها و بوستان ها و چشمه ها و آبشارهای زیبایی است.

الثانية: كم يوماً نَبْقِي؟

المُديرةُ: ثلاثة أيامٍ من الخُميسِ إلى السَّبْتِ.

دومی:چند روز باقی می مانیم؟

مدیر: سه روز از پنجشنبه تا شنبه

الثالثة: متى نَرْجِعُ؟

المُديرةُ: صباحَ يومِ الأحدِ في السَّاعةِ السَّابعةِ

سومی: کی بر می گردیم؟

خانم مدیر: صبح روز یکشنبه در ساعت هفت صبح.

الرابعةُ: بمَ نذهبُ إلى هناك؟

المُديرةُ: بِالْحافِلَةِ.

چهارمی: با چه چیزی به آنجا می رویم؟

خانم مدیر: با اتوبوس.

الخامسة: أين نأكلُ الفطورَ والغداءَ والعشاءَ؟

پنجمی: کجا صبحانه، نهار و شام می خوریم؟

المديرة: في مطعمٍ نظيفٍ و جيدٍ

.خانم مدیر: در یک رستوران تمیز و خوب.

السادسة: هل الجوالُ مسموحٌ لنا؟

.ششمی: آیا تلفن همراه برای ما مجاز است؟

المديرة: نعم

خانم مدیر: بله

السابعة: أين نبقى للإستراحة؟

هفتمی: کجا برای استراحت می مانیم؟

المديرة: في فندقِ المعلمينَ

مدیر: در هتل معلمان

الثامنة: هل هناكَ ملعبٌ؟

هشتمی: آیا آنجا ورزشگاه هست؟

المديرة: نعم؛ ثلاثةُ ملاعبَ

مدیر: بله سه ورزشگاه است.

فرحَ الجميعَ لهذهِ السَّفرةِ الجميلةِ

همگی برای این سفر علمی زیبا، خوشحال شدند.

الدرس العاشر: درس دهم

المراقد الدينيه: آرامگاه هاي ديني

مرقد الامام الاول (ع) في النجف الاشرف؛

آرامگاه امام اول (ع) در نجف اشرف است.

و مرقد الامام الثاني و الرابع و الخامس و السادس في البقيع الشريف ؛

و آرامگاه امام دوم و چهارم و پنجم و ششم (عليهم السلام) در قبرستان بقیع شریف است.

و مرقد الامام الثالث (ع) في كربلاء

و آرامگاه امام سوم (ع) در کربلا است.

و مرقد الامام السابع و التاسع (ع) في الكاظميه؛

و آرامگاه امام هفتم و نهم (ع) در کاظمین است.

و مرقد الامام الثامن (ع) في مشهد في محافظة خراسان الرضويه؛

و آرامگاه امام هشتم (ع) در مشهد در استان خراسان رضوی است.

و مرقد الامام العاشر و الحادي عشر (ع) في سامراء؛

و آرامگاه امام دهم و یازدهم (ع) در سامرا است.

و الامام الثاني عشر (ع) حي غائب عن النظر.

و امام دوازدهم (ع) زنده ی غایب از نظر است.